

لی باقرزاده (بقا)

# آیت است شیخ هادی باقرزاده

در سال ۱۳۷۰ شمسی

شادروان مهندس هادی

هادوی (۱۳۲۶-۱۳۳۳) که از

نیک مردان روزگار بود، نسخه‌ای از دیوان جد

پدری خود، شادروان حاج شیخ هادی بیرجندی، را که

شامل حدود سه هزار بیت شعر با شرح حالی به قلم آن مرحوم

نگارش یافته بود، به این جانب اهدا کرد.

اینک دریافت خود را از مطالعه دیوان آن بزرگ‌مرد که از دانشی مردان

روشن فکر و بالیمان بود و تا سال ۱۳۲۵ شمسی که به رحمت ایزدی

پیوست و جودش موجب برکت و اعتلای فرهنگ و دیانت مردم جنوب

خراسان بوده است، ارائه می‌نمایم.

نخست، از مقدمه‌ای که آن شادروان در اول دیوان (چاپ ۱۳۵۴ هج

تهران چاپخانه مجلس) نگاشته است یاد می‌کنم، سپس به بررسی اشعار

آن بزرگ‌مرد و مقایسه‌ای بین شعر ایرج میرزا (جلال الممالک) که مدتی

در بیرجند توقف داشته و هر دو از معاشرت و دوستی یکدیگر برخوردار

بوده‌اند با شعر ایشان، می‌پردازیم:

این بنده محمد هادی ابن محمد حسین ابن محمد محسن ابن عبدالله ابن

محسن ابن حسین الزاهد، اجدادم پیش از فتنه اشرف و محمود احساس

شر کرده از اصفهان خاندان خود را به بیرجند کوچ داده، آنان را که

برش مردم زادگان بیرچندند و به این مناسبت صبحی بیرجندی که از این

خاندان بوده و در ایام سلطنت محمدشاه، قاجار می‌زیسته سروده است:

معرفی و شناساندن بزرگان فرهنگ و ادب ایران زمین از جمله فعالیت‌هایی است که نقش بسیار بالایی در هدایت علاقمندان و جوانان به سوی آشنایی با فرهنگ و ادب پارسی دارد. در نوشتار پیش رویی از شعرای خراسانی معرفی شده و با اشاره به ارتباطی که با ایرج میرزا داشته است مشترکات شعری شان نمایانده شده است.

آیت است شیخ هادی باقرزاده



بر سیل خویشتن آن روز خندیدیم ما  
کز صفاهان بار کرده بیرجندییم ما

پدرم مرحوم حاج ملا حسین از تلامذه نامی علامه شوشتری و آقا سید حسن ترک کوه کمری و صاحب تألیفات فقهی و اصولی و از مشاهیر علما و زهاد بیرجند به شمار است، تولد من در اول رجب ۱۲۷۷ هـ ق در بیرجند بوده، تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه معصومیه بیرجند از صرف و نحو و منطق تا سطح معالم در تحت تعلیمات پسرعم خود مرحوم حاج ملا محمد ابن حاج ملا عبدالله به پایان برده و در سنه ۱۲۹۳ هـ ق خانواده از بیرجند به مشهد انتقال یافت و من و پدر و مادرم که تمام خانواده را تشکیل می دادیم، ضمناً مختصر ملک و منزلی که از مادرم در بیرجند بود به فروش رفت و زندگی فقیرانه ما را تا حدی تأمین کرد و توانستم تحصیلات خود را ادامه دهم، سطح و قوانین را در خدمت پدرم خواندم، پس از چندی استمداد من تا آنجا رسید که مطالب فصول را به مطالعه حل می کردم.

مخضر مرحوم حاج سید محمدباقر گلپایگانی را برای حوائج فقهی انتخاب کردم و حکمت را نزد علامه آخوند ملا محمدرضا روغنی سبزواری (خواندم) در خلال این احوال مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی که در همه فضائل اعجوبه روزگار بود به خراسان ورود کرد حجیه مظنه شیخ انصاری را بر این دانشمند بزرگ خواندم.

طی این مراحل، مرا برای تکمیل علوم شرعی، مستعد کرد و قریحه شعری مرا نیز با این دو بزرگوار که هر دو در شعر ید طولا داشتند روشنی داد. در سال ۱۲۹۹ به عزم توقف نجف اشرف با خانواده حرکت کردیم و وارد سامره شدیم، با اینکه صیت فضائل میرزای شیرازی قاف تا قاف

عالم اسلام را فرا گرفته بود. عجب اینکه عیان حضرتش اعظم از سماع بود، میرزا اول کسی (بود) که ملت ایران را از خواب غفلت سیصد ساله بیدار کرد، درس میرزا و سایر دروس اگرچه همان فقه و اصول بود ولی محصل را صاحب قوه هر علمی می کرد و عالم اجتماعی بار می آورد. در آن وقت مدرس اعظم، پس از میرزا، مرحومان آقا سید محمد فشارکی اصفهانی و آقا میرزا محمدتقی شیرازی بودند، من و دو نفر از افضل آن وقت که امروز مرجع تقلید مسلمانان اند و جمع دیگر از جمله آقا میرزا محمدحسین فرزند آن حضرت حاضر به درس آقا سید محمد می شدیم و از آن دانشمند بزرگ استفاده می کردیم.

مدتها معروفیت شخصی به هويت خویش در محضر سامی میرزا نداشتم و فقط به فرزندی پدرم که معروف بود شناخته می شد، تا اینکه میلاد مقدس حضرت رسالت (ص) پیش آمد، قصیده ای گفته بودم در حضرت میرزا خواندم فوق العاده مورد تحسین آن حضرت و حاضران شد و میرزا امر فرمودند قصیده من دوباره خوانده شود، لیاقت مرا در طی آن قصیده سنجیده و امر کرد با آقازاده بزرگ مرحوم آقا میرزا محمد هم بحث شوم. بدین وسیله ارتباط من با آن خاندان بزرگ بیش از سایر خراسانیان و مراحم میرزا درباره من افزون از دیگران بود، به این علت پس از دو سال و اندی توقف سامره که پدرم تصمیم انتقال به نجف اشرف داد و تکلیف مرا به اراده آن حضرت محول داشت، اجازه مفارقت سامره نداد، فقط با اجازه حضرتش، برای زیارت، پدر و مادرم را ملازمت کردم.

پس از تشریف رافت مادرانه و علاقه پدر مفارقت مرا بر نتافت. دو سال در نجف ماندم و از درس آیت الله رشتی و آیت الله خراسانی بهره یاب بودم و پس از دو سال دیگر باز به سامره بازگشتم و آنان در کاظمین جای گزین





خود و اهالی دعوت کرد و مخارج سفری نیز حواله تهران داده بود، من نظر به سوابقی که به وضعیت آن دوره قائلان داشتم قبول این دعوت را درباره خود سیر قهقراپی دانسته و در اخفای آن رقعہ کوشیدم، ولی تقدیر تدبیر مرا باطل کرد و مرحوم صدر مستحضر شد و لزوم قبول دعوت را ابرام فرمود و خواه مخواه مرا ملزم به مسافرت کرد.

برای تودیع آستان علوی به نجف اشرف رفتم و آیتالله حاج میرزا حسین نوری مرا با اجازه روایتی افتخار داد و آیتالله خراسانی به اجازه اجتهاد و از کربلای معلی حرکت کردم، خانواده را در آن موقع شش نفر تشکیل می داد؛ من و پسر محمد مهدی و سه خواهر و مادر از طریق تهران به خراسان حرکت کردم و از ملاقات فیض آیات مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی و حاج شیخ حسن علی تهرانی و آقا شیخ اسماعیل کوهسرخ که بدون هیچ مبالغه این سه بزرگوار را در جامعیت صفات مستحسنة در تمامت ایران عدیل و نظیری در زمان خود نبود بهره یاب بدم و زمستان را در مشهد مانند سپس در یومالتدیر سنه ۱۳۱۹ هـ ق با احترام شایان و استقیال شایسته وارد بیرجند شدم.

جمعیت بیرجند هنگام مهاجرت من زیاده از چهار هزار نفر به نظر نمی آمد و هنگام ورود دو چندان بیشتر نبود و اینک سه چندان و زیاده است. در آن زمان توده مردم را مرسوم بود که پس از فراغ از مجلس روضه در روز عاشورا در خشک رود بیرجند که فاصله بین دو قطعه است، با سنگ فلاخن دو دسته بالا و پایین سر و مغز یکدیگر را هدف می کردند و این حرکت وحشیانه را شکونی می شمردند، من این حرکت وحشیانه را از امیر تقاضای منع کردم و پذیرفت و موقوف داشت.

این اولین قدمی بود که در اصلاح جامعه برداشتم و از این گونه آنچه میسر بود مساعی جمیله به کار بردم.

در سنه ۱۳۲۶ حکمران قائلان مدرسه ای به نام شوکتیه تأسیس کرد، من تشویق کردم و پسر مرا به مدرسه فرستادم و جنجال آقایانی را که از اصول اجتماعی بی بهره بودند، به چیزی نشمردم.

پیشنهادات مرا در انتخاب معلمان پاک دین پذیرفتند و اکنون توانم گفت کلیه مدارس شوکتیه بنات و بنین عده آن ها از مدارس شهری و بلوکی به شرح زیر به نه می باشد؟! به دبیرستان کامل ذکور، دبستان

شدند. در سال ۱۳۰۵ در کربلای معلی تاهل گرفتم و با اهلم به کاظمیه آمدم و از آن پس که پدر و مادرم از شادی من شادخوار شدند به سامره رفتم و تحصیل را بر نمط پیشین ادامه دادم.

در سال ۱۳۰۷ پدر و مادرم پس از یک ماه ملازمت بسته به فاصله کمتر از یک هفته در کربلای معلی درگذشتند و خداوند متعال مرا برانگیخت. از سامره به کربلا آمده در موقع نزول این حادثه که حضور من اشد لزوم را داشت برای پرستاری و سوگواری حاضر بوم و این فریضه را به پای بردم، برادرم در همین سال در سامره در سن چهارده سالگی فوت کرد، سال دیگر به وسیله وجهی که حاکم قهستان و سیستان به عنوان بذل زاد و راحله قهستانیان می داد از سامره به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف شدم. در مدینه منوره مرا حالی دست داد که همان قصیده میلادیه را که در حضرت استاد اکرم خوانده بوم، در مقابل ضریح مقدس خواندم. چیزی نگذشت که در عالم رؤیا [به] حضور حضرت رسالت شرفیاب شدم، کاسه تریدی در حضور مبارک بود و تناول می فرمود. مرا پیش خواند و خوردنی فرمود و پیش رفتم و دست بردم. ناگاه جبرئیل نازل شد. او را نیز به خوان خواندند؛ عرض کردم، یا به خاطر گذراندم که ملائکه از اکل و شرب منزه اند. فرمود آن غذا که ملائکه نمی خورند جز این است. از این رؤیا دانستم قصیده من شرف قبول پذیرفته، پس از مراجعت از سفر حج همچنان در سامره سرگرم تحصیل بوم تا آنکه نیز اعظم اسلامیت را هنگام افول رسید و آن نابغه روز چهارشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۱۲ جهان فانی را بدرود گفت. از سنه رحلت این نابغه بزرگ تا سنه ۱۳۱۹ برهه ای از زمان در سامره و قسمتی در کربلا در خدمت حضرت آیتالله عاملی، آقا سید اسماعیل صدرالدین که پدر بر پدر از علما و فقهای نامی و خویشتن از تلامذه آیتالله اعظم و مرجع تقلید مسلمانان بود به سر برده، مستفیض بوم.

در این سال مرحوم صدر و حاج میرزا حسین نوری و آیتالله خراسانی که همه به من مراجع بی نهایت داشتند تصمیم گرفتند که مرا برای امامت مسجد و تدریس مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی به تهران بفرستند، در این سخن بودند که رقعہ دعوتی از طرف مرحوم اسماعیل خان حکمران قاینان رسید و مرا برای تصدی امور شرعیه قائلان از طرف



ذکور، دبیرستان مختلط آنات بیرجند، دبستان سربیشه، دبستان قاتن، دبستان گیو، دبستان مختاران، دبستان موسویه و دبستان درمیان، کلیه این نه مدارس از حیث پی‌بندی به دیانت از غالب مدارس بهتر و از حیث حسن تحصیل از دیگر مدارس کمتر نیست. ولی خدای را سپاس گذارم که حیثیت من در همه تبدلات و انقلابات محفوظ بوده و هست چه عاری از فهم مقتضیات نبوده و نیستم و اکنون که گفتارم را خاتمه می‌دهم خانواده مرا یک زن و مرد فرتوت و دو پسر مهدی و مرتضی و پنج دختر و ۲۹ اولاد بالواسطه تشکیل می‌دهد که در این گریبه می‌گذارم و به خدای یگانه می‌سپارم. حرّره فی ثامن محرم الحرام من شهر سنه ثلثمائه و اربع خمسين بعدالافت من الهجرة.

محمد هادی

نمونه‌ای از اشعار<sup>۲</sup>



توحید

ای نام تو خوش‌ترین چکامه  
وز نام تو برگ و ساز نامه  
نام تو طراز آسمان‌ها است  
راز تو ترانه زبان‌ها است  
هرکس که به مشکلی فروماند  
از نام تو آیتی بر او خواند  
در سایه روح بخش نامت  
شاید که توان شدن به بامت  
ای روح سخن به سوی تو باز  
ذات تو به ذات خویش دمساز  
آن کس که به تو نظر ندارد  
بالله که ز خود خبر ندارد  
آنجا که تویی دلی نبینم  
و آنجا که تو نیستی چه بینم



پیام‌آوران

جهان جنگلی بود وحش‌کده  
در او مردمی چند حیرت‌زده  
طبایع همه تیره و تار بود  
به ظلمات حیرت گرفتار بود  
نه ره را ز بی‌ره شناسا بُدی  
نه داننده زشت و زیبا بدی  
به نیرنگی از خویش دل خوش بُدند  
ستایشگر آب و آتش بُدند

پیام‌آوران در چنین روزگار  
به دستور روشن ز پروردگار  
سوی مردمی این چنین آمدند  
نماینده راه دین آمدند  
نمودند هم راه و هم چاه را  
که تا وارهاوند گمراه را



نهی از می‌گساری

شنیدستم گوزن آهوان چشم  
بر افمی چیره آید در گه خشم  
ز سر تا پا خورد آن زهر کین را  
چنان چون تشنه زهرانگین را  
چو خورد او را درونش تاب گیرد  
در آن آتش هوای آب گیرد  
ز تاب گرمی آن آتشین فش  
پس از آنی فتد جانش در آتش  
در آن بی‌طاقتی سوز روانش

دواند از پی آب روانش

چو یابد آب، با مغزی پر از جوش  
همی خواهد ورا گیرد در آغوش  
ولی یک جرعه زان صافی ننوشد  
اگرچه جان به یک قطره فروشد  
بسان عاشقی از کار مانده  
به کوی یار از رفتار مانده  
چو می‌داند به الهام الهی  
که آب آرد به جان او تباهی  
شکبید ز آب‌نوشی ساعتی چند  
نهد بر پای نفس خویشتن بند  
بماند تا رود زهر از روانش  
که آب آن‌گه روان آرد به جانش  
تو ای انسان ز حیوان کم نباشی  
و گرنه زاده آدم نباشی

مخور آبی که آتش آردت پیش

ز سوز جان خود یکره بیندش

جهان افمی، تو افمی خواره باشی

درون پر زهر آن پتیاره باشی

اگر نه قاضی دیوان بلخی

مزن بر زهر تلخی آب تلخی

شکیبا شو در این وادی از این نوش

چون رفتی می‌گسار و باده می‌نوش



ابلیس و تاک

گویند تاک‌بن چو نشاند آدم

ابلیس شادخوار شد و خرم  
دانست کاین شجر شرر افروزد  
آتش به جان خشک و تر افروزد  
تدبیر کار کرد که تا رزین  
نسل بشر مگر بکند از بن



درخت دانش

شنیدم که در مجمع دوستان  
یکی گفت در ملک هندوستان  
درختی است عمر ابد بار او  
هوس‌ها ز هر سو گرفتار او  
هر آن کس کز آن میوه تر خورد  
ز عمر ابد چون خضر بر خورد  
در آن انجمن ابلیهی ساده بود  
که بر آن سخن گوش بنهاده بود  
سوی مرز هندوستان پو گرفت  
تو گفتی مگر پو ز آهو گرفت  
بسی جست‌وجو کرد چون ابلیهان  
ندید از چنان نام دلکش نشان  
بر او بر، جهان دیده پیری گذشت  
بدو گفت کای خسته کوه و دشت  
ز چوبی حیات ابد خواستن  
بود خانه بتگر آراستن  
جهان با همه ساز و سامان و برگ  
همه ساز مرگ است و سامان مرگ  
درختی که خود خویشتن را بسوخت  
نیارد قبای بقا بر تو دوخت  
درختی چنین گر بود، دانش است  
چو زو بگذری طعمه آتش است  
برو میوه دانش از وی بچین  
مرو سوی هندو مهر سوی چین



روزه

ای ماه صیام آسمان محراب

ای روشنی سراچه دل‌ها

ای تافته از تو نورها بر دل

ای یافته از تو حل مشکل‌ها

از بهر تو بس گریستم دیشب

زیرا که غریب بودی و تنها

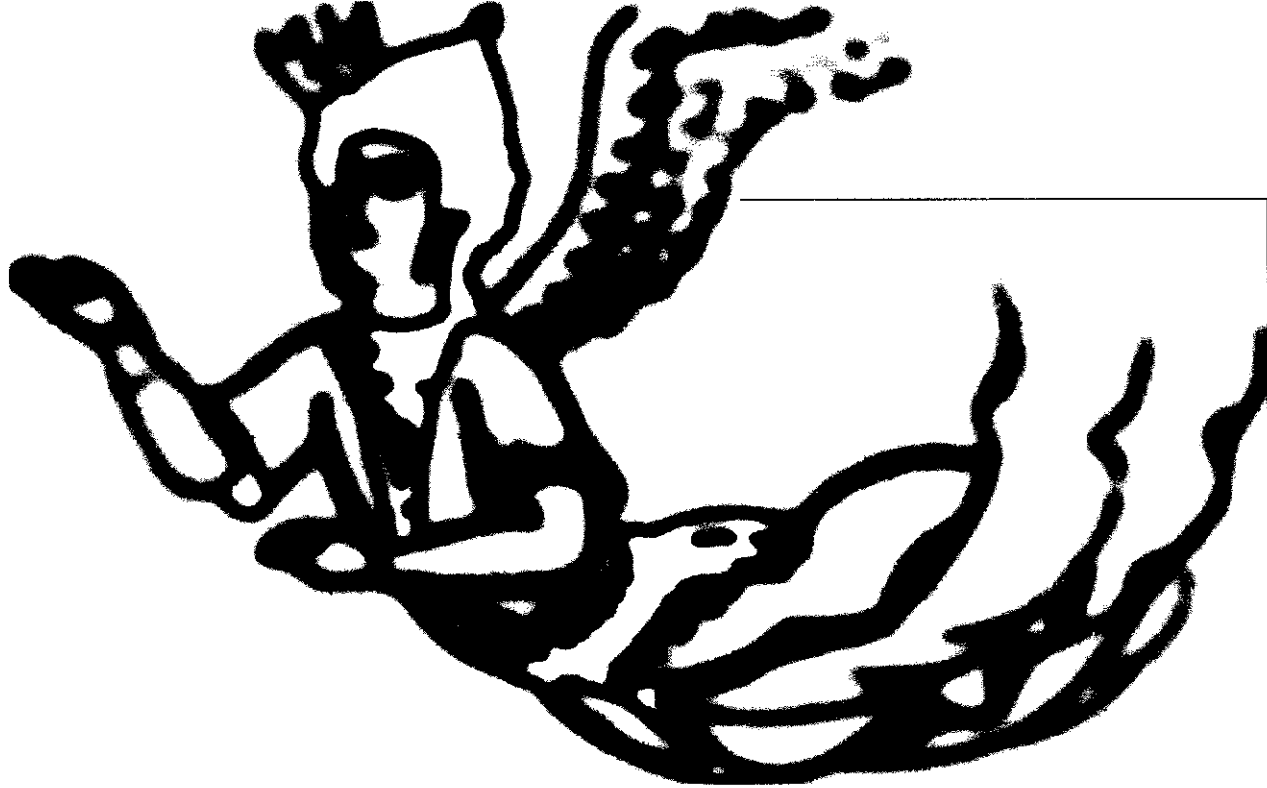
نه روز تو را به روزه پذیرفتند

نه شام تو را به طاعت و احیا

بشنو ز من و بتاب بر این خاک

بگذر ز فن و بتاب از این غیرا





ای روزه محیط ما نمازی نیست  
 آلوده شوی از این ملوث‌ها  
 وین گرسنه مردم خدانشناس  
 ترسم که تو را خورند چون حلوا  
 پاکیزهای و نشایدت بگزید  
 در جان پلید روزه‌خواران جا  
 جابت ندهند اگر فرود آیی  
 جُز کاخ عجوز و کلبه اعمی  
 اعمی بینا به نور تو، لیکن  
 بینا اعمی به نور تو اما  
 از نیروی تو عجوزه نیرومند  
 وز حمل تو اغنیا تهی بالا  
 القصه تو را نمی‌پذیرد خاک  
 وین خاکی پاکباز بی‌پروا



سیل

در بیست و هفتم جمادی‌الاولی  
 سیلی آمد، نه سیل، طوفان بلا  
 از مرکز بیرجند بر کند ز بُن  
 سیصد دکان و خانه، حمام و بنا  
 بگذشته بُد از هزار و سیصد چهل و سه  
 کاین سیل دمان کند زمین را از جا



هواپیما

این چه مُرغی است که تا اوج فلک رهسپر  
 است  
 پرنیان‌پیکر و آهن‌دل و پولادسر است

آب او برق یمان، دانه او خلق جهان  
 لاتناش خاور و کاشانه او باختر است  
 هنری نیست ولی کار هنرمند کند  
 تاجور نیست ولی پشت شهان را سپر است  
 گرچه بر پشت هوا بیضه نهد روی زمین  
 همه از صاعقه بیضه او در خطر است  
 شکمش حامله اما به دو صد مرد بزرگ  
 وان همه از پدر دیگر و مام دگر است  
 مام صد بچه و هر بچه دهد شیر به مام  
 مام دیدی که ز شیر بچه‌گان بهره‌ور است؟  
 مُلک‌گیری هنر شاهان باشد و امروز  
 مُلک در پنجه این مرغک بی‌بال و پر است  
 درگه جنگ خدنگ‌افکن و لشکرشکن است  
 درگه صلح بشر، واسطه خیر و شر است  
 گرچه بر روی هوا بال زند، منقارش  
 گویا بر جگر گاو زمین نیشتر است  
 اگر امروز و اگر فردا عالمگیر است  
 وگر از کوه و وگر صحرا کیهان سپر است  
 شکند پنجه این کرکس هر کس اما  
 پنجه عزم ز سر پنجه او تیزتر است  
 عزم می‌بایدت از راه به مقصد خواهی  
 عزم مفتاح ظفرمندی و باب ظفر است  
 پر جبریل امین عزم متین است، بکوش  
 گر به ملک و ملکوتت سر سیر و سفر است



عشق

عاشقی کز بلا بهره‌یزد  
 عاشق جان خویشتن باشد

هر که دعوی عشق کرد و بزیست  
 راستی را دروغ‌زن باشد  
 عشق جان دادن است و خاموشی  
 وان دگر دعوی سخن باشد  
 عاشقان را چو کرم پيله مدام  
 جامه هم گور و هم کفن باشد



بخشایش

این نکته، دلنشین شدم از گفته امیر  
 کاووس بن سکندر، قابوس و شمگیر  
 خواهی کریم باشی و سائیس دو نیم کن  
 چون بر گناه‌کارت کند روزگار چیر  
 یک نیمه از عقوبت مرد گناهکار  
 او را ببخش و نیم دگر را بر او بگیر  
 زیرا نکال موحش سنگین‌دلان کنند  
 زنهار خوی موحش سنگین‌دلان مگیر



اشک خونین

زین سپس کنج خرابات و شب دلگیر و من  
 آه سرد و اشک خونین ناله شبگیر و من  
 آتش هجران و دل، باد صبا و زلف یار  
 دانه تسبیح و زاهد، حلقه زنجیر و من  
 پشت تدبیر از تو اند بشکنند پای رقیب  
 دلخوش از تدبیر خویشم، زان سپس تدبیر بین  
 رو صبوری گیر ای دل در خم زلف بتان  
 رفت زین سان ماجرای شحنه تقدیر و من  
 این گره مشکل که بگشاید به دست شیخ





شهر  
راه بیهوده چه پویم، آستان پیر و من  
تا کدامین می‌تواند با غزالی عشق باخت  
دوش زین دره، گفت‌وگو بُد در میان شیر و من  
بوسه بر شمشیر نتوان زد ولی ابروی او  
گر اشارت کرد زین پس بوسه بر شمشیر و  
من  
خلق را مبهوت‌تر در پرده بُد تصویر و من  
در دل دشمن اگر شد کارگر بسیار چیز  
لیک کاری‌تر ز جمله تیغ بود و تیر و من



**ایرج میرزا و حاج شیخ هادی**  
هنگامی که ایرج میرزا (جلال الممالک) در  
زمان کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد  
اقامت داشت بر اثر برخورد خشک و سرد  
عارف قزوینی در باغ ملی با او و بدگویی  
علنی در کنسرت باغ ملی به دودمان قاجار  
عارف‌نامه را سرود و ضمن ادای احترام به  
میزبان عارف (کلنل محمدتقی خان) در این  
ابیات:

ولی در بهترین جا خانه داری  
که صاحب‌خانه‌ای جانانه داری  
خلیق و مهربان و راست‌گفتار  
توانا، با توانایی، کم‌آزاره  
در آن منظومه عارف را به باد هجو گرفت،  
چون کلنل کشته شد، ایرج از ترس انتقام‌جویی  
قوام‌السلطنه به بیرجند رفت و این ابیات را  
سرود:  
چو در دلو هزار و سیصد و چهل

مرا شد در خراسان کار مشکل  
توافق کرد اقبال بلندم  
گذر افتاد سوی بیرجندم  
فرود آورد ما را بخت مُقبل  
فرود آوردن اعشی به باهل<sup>۶</sup>  
ایرج مدتی که در بیرجند اقامت داشت با حاج  
شیخ هادی بیرجندی که مجتهدی روشنفکر  
و جامع و شاعری توانا و مورد احترام مردم و  
حکومت بود، دوستی و مراوده پیدا کرد که تا  
پایان عمرش ادامه یافت.

در مراجعه به دیوان حاج شیخ هادی متوجه  
شدم این مراودات در شعر آن دو فرهیخته  
بی‌اثر نبوده و نزدیکی افکارشان در سروده‌های  
آنان مشهود است، روانی شعر ایرج را در برخی  
از منظومه‌های حاج شیخ هادی می‌توان دید  
و نزدیکی مضامین سروده‌های آن دوره را  
سنجید، از جمله:

۱. در نکوهش باده  
از ایرج:  
ابلیس شیئی رفت به بالین جوانی  
آراسته در شکل مهیبی سر و بر را ...  
از حاج شیخ هادی:  
گویند تاک‌بُن چو نشاند آدم  
ابلیس شادخوار شد و خَرَم ..  
۲. در عشق

از ایرج:  
عاشقی محنت بسیار کشید  
تا لب دجله به معشوقه رسید ...  
از حاج شیخ هادی:  
عاشقی کز بلا بیرهیزد

عاشق جان خویشان باشد ...  
۳. کار  
از ایرج:  
روزی که در آن نکرده‌ای کار  
آن روز ز عمر خویش مشمار ...  
از حاج شیخ هادی:  
ای پسر ترک کار نتوان کرد  
ناز بر روزگار نتوان کرد ...  
۴. دانش  
از ایرج:

حمد بر کردگار یکتا باد  
که مرا شوق درس خواندن داد ...  
از حاج شیخ هادی:  
همان دانش من جهانی بود  
که سرچشمهٔ زندگانی بود ...

۵. قوی بودن  
از ایرج:  
قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر  
لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد  
... مرگ برای ضعیف امر طبیعی است  
هر قوی اول ضعیف گشت سپس مرد ...  
از حاج شیخ هادی:

تا توانی ای برادر زور پیدا کن که زور  
می‌تواند کرد زور دیگران را از تو دور ...  
۶. ایوان  
از ایرج:

ما که اطفال این دیستانیم  
همه از خاک پاک ایرانیم ...  
از حاج شیخ هادی:  
ایران که همواره باد آباد



در کار ترقی و تعالی است ...

ایرج میرزا تا پایان عمر به خراسان و دوستان خراسانی عشق می‌ورزید و با یادشان دلخوش.

همه یاران خراسان من اهل اند و ادیب

بی‌سبب نیست به سر عشق خراسان دارم<sup>۲</sup>

ایرج در نامه‌های منظوم که به سپهری بازرگان و ملاک بیرجند و میرآخور سابق شوکت‌الملک نوشته از دوستان آن سامان از جمله حاج شیخ هادی یاد کرده، گوید:

و علیک السلام میرآخور

صاحب اسب و استر و اشتر

یاد من کردی آفرینت باد

همه اوقات شیوه اینت باد

نامه نامی تو را دیدم

مهربانی‌ات را پسندیدم

خوب کردی که یاد من کردی

واقعا مردی و عجب مردی

خوب کردی که زیر چرخ کبود

گر محبت نبود هیچ نبود

آنکه شیرین بود چو قند تویی

اولین شخص بیرجند تویی

هستم اخلاص کیش صاحب‌جمع

که به جمع شما بود چون شمع

می‌نویسی به مشهد آمده بود

مخلص او را ندید و رفت چه سود

آمد از بیرجند و بر ری رفت

من ندانم کی آمد و کی رفت

گرچه با جنس شاهزاده بدم

بندۀ شاهزاده معتضد

حضرت حاج شیخ هادی را

بندگی عرضه کن ز جانب ما<sup>۴</sup>

در وصول نامه حاج شیخ هادی سروده است:

شکر خدا را که بخت هادی‌ام آمد

هادی درگاه شیخ هادی‌ام آمد

از پس سرگستگی به وادی حیرت

هادی سرمنزول ارادی‌ام آمد

از پس یک عمر رنج در طلب گنج

هادی آن کان فضل و رادی‌ام آمد

کرده در آن نامه از مکارم و الطاف

ارج بدان حد که خود زیادی‌ام آمد

داد بساط مرا نشاط ربیبی

گرچه مر آن نامه در جمادی‌ام آمد

چرخ چو دانست بر مراد رسیدم

دی، بی تمهید نامرادی‌ام آمد

درک نقایش غنیمتی است که بر چنگ

از سفر این خجسته وادی‌ام آمد ...<sup>۵</sup>

در خاتمه خواندن دیوان شادروان حاج شیخ هادی را به اهل دانش و ادب توصیه می‌کنم و از خداوند متعال برای آن فقید سعید آمرزش می‌طلبم.

بیرجندی میرزا علی‌اکبر

بی‌نوشت

۱. در حال حاضر آرامگاه آن مرحوم در بیرجند مطاف اهل دل است و در شمار میراث فرهنگی بیرجند قرار دارد.

۲. رک: صفحات الف تا ی مقدمه دیوان.

۳. از دیوان حاج شیخ هادی بیرجندی، چاپ ۱۳۵۴ ه. ق، تهران، چاپخانه مجلس از صفحات ۱ تا ۲۰۷ انتخاب و نقل شد.

۴. در کتاب افکار و آثار ایرج، چاپ دوم، بهمن ۱۳۳۳، ناشر حسن مینوفکر، به قلم سید هادی حایری (گورش)، ص ۲۳ آمده است:

این غزل که در دیوان ایرج، چاپ شده از ایرج نیست و گوینده آن حاج شیخ محمد هادی بیرجندی است؛ چون ایشان با ایرج دوستی و مکاتبه داشته است نسخه غزل را برای او فرستاده‌اند پس از فوت ایرج ناشر دیوان به تصور اینکه از او است در دیوانش به طبع رسانده است.

حجة الاسلام حاج شیخ محمد هادی بیرجندی را در سال ۱۳۲۳ خورشیدی هنگام توقف در بیرجند کراراً ملاقات کرده از اقادات ایشان مستفید شده، الحق عالمی است زنده‌دل و سخنوری است فاضل، دیوان اشعارش به همت «منصف» نماینده مجلس شورای اسلامی در مطبعه مجلس به زیور طبع آراسته شد.

۵. افکار و آثار ایرج، چاپ دوم، به قلم حایری و گورش، ص ۱۴۸-۱۳۹.

۶. جاودانه ایرج میرزا، به قلم غلامرضا ریاضی، چاپ دوم، ۱۳۳۵، ص ۱۸۰.

۷. جاودانه ایرج میرزا، به قلم غلامرضا ریاضی، چاپ دوم، ۱۳۳۵، ص ۱۵۶.

۸. افکار و آثار ایرج، ص ۲۶.

۹. افکار و آثار ایرج، ص ۲۳۱.

منابع

۱. دیوان حاج شیخ هادی بیرجندی، به کوشش منصف چاپ چاپخانه مجلس، ۱۳۵۴ ه. ق.

۲. جاودانه ایرج میرزا و برگزیده آثارش به اهتمام غلامرضا ریاضی، چاپ دوم، نشر مسعود سعد، تهران، مرداد ۱۳۵۵.

۳. افکار و آثار ایرج، چاپ دوم، بهمن ۱۳۳۳، به قلم حایری (گورش)، ناشر حسن مینوفکر، کتابفروشی ابن سینا.

